

ب- سیاست و حکومت‌داری

- سیاست خارجی افغانستان در بستر نظم‌های معنایی-جغرافیایی / داکتر فرامرز تمنا
- لزوم یک برنامه افراطیت‌زدایی در افغانستان / جانی اولد / ترجمه محمدسخی رضایی
- واکاوی جنبش روشنفکری در افغانستان / داکتر محمدحسین خیلوصی
- فتواهای تاریخی در افغانستان / محمدحسین فیاض تأسیس ۱۳۹۴
- زمینه شکل‌گیری افراط‌گرایی؛ با تاکید بر طالبان / کمال امیدی
- تبارشناسی بحران هویت ملی در افغانستان / محمدقاسم عرفانی
- بررسی عواملی اجتماعی- فرهنگی مرتبط با هویت قومی دانشجویان دانشگاه تعلیم و تربیه کابل / شریف پویا
- وحدت ملی و امنیت داخلی افغانستان / داکتر محمدامین مبلغ
- حکومت‌داری خوب و جایگاه آن در افغانستان / سید آصف حسینی
- حکومت پاسخگو / دین محمد جاوید
- وضعیت حکمرانی در افغانستان / عمران حلیمی

سیاست خارجی افغانستان در بستر نظم‌های معنایی - جغرافیایی

داکتر فرامرز تمنا*

چکیده

پویش‌های سیاست خارجی افغانستان در دههٔ اخیر بر براهین معتبری استوار بوده است: گسترش روند جهانی‌شدن، چندجانبگی مناسبات، تحول در مفهوم قدرت و همچنین چپش بازیگران آن در نظام بین‌الملل و از همه مهم‌تر نیازهای توسعه‌ای این کشور به عنوان یک کشور پسمانزعه، قالب‌بندی‌های جدیدی را در سیاست‌گذاری خارجی افغانستان در پی داشته است. افغانستان با درک نظام بین‌الملل معاصر و بایسته‌های تعامل با آن، مناسبات خویش با سایر ملل جهان را بر نظریهٔ «انتخاب عقلایی»^۲ بنیان گذاشته است که دهه‌ها قبل توسط آنتونی داوز (Dows, 1957: 91) به علوم سیاسی وارد شد. از آنجایی که وابستگی متقابل استراتژیک یکی از مؤلفه‌های اساسی نظریهٔ انتخاب عقلایی است (برای بررسی بسیار خوب از نظریهٔ انتخاب عقلایی نگاه کنید به: هوگ و ارد، ۱۳۷۸)؛ لذا افغانستان با درک نیاز متقابلی که بین این کشور و سایر کشورهای جهان

* استاد دانشگاه و رئیس مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.

وجود دارد، نوعی سیاست تعادل با هریک از حوزه‌های عملی سیاست خارجی خود را در پیش گرفته است. با اتکا بر چنین بنیان معرفت‌شناسانه‌ای می‌توان سیاست خارجی افغانستان را در پنج گستره معنایی - جغرافیایی کشورهای همسایه، جهان اسلام، کشورهای اروپایی، ایالات متحده، کانادا، جاپان، استرالیا، کشورهای آسیایی و سازمان‌های بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. هدف از این مقاله ارائه یک نگاه افغانی به همکاری در جهان اسلام به هدف ارتقای سیاست خارجی کشور در این گستره معنایی - جغرافیایی در مقام «حلقه دوم» سیاست خارجی است.

واژگان کلیدی: افغانستان، جهان اسلام، سیاست خارجی، نظم، بین الملل و منطقه.

۱. جهان اسلام به مثابه «حلقه دوم»

حلقه دوم سیاست خارجی افغانستان، «جامعه کشورهای اسلامی» را در سراسر جهان در بر می‌گیرد. پیوند افغانستان با جهان اسلام، ریشه در فرهنگ غنی اسلامی این سرزمین دارد. دیرینگی و عظمت فرهنگ اسلامی در افغانستان و اعتقاد راسخی که به این دین مبین در باورهای مردم افغانستان وجود دارد، باعث شده که این دایره و تعامل با کشورهای اسلامی و ملل مسلمان جهان، از اولویت‌های اساسی سیاست خارجی این کشور و جزء لاینفک آن باشد. افغان‌ها باور دارند که پیوندشان با سایر ملل مسلمان جهان و تحکیم روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با آن‌ها، به غنای فرهنگ اسلامی و ملی‌شان منجر خواهد شد. در سال‌های اخیر نیز سیاست خارجی افغانستان در پی توسعه روابط و مناسبات با سازمان همکاری‌های اسلامی (OIC) بوده است. ارتقای نمایندگی افغانستان در سازمان همکاری‌های اسلامی به سطح «سفیر»، نشان‌دهنده تلاش افغانستان برای تحکیم و گسترش همکاری با کشورهای اسلامی است. دستگاه سیاست خارجی افغانستان در پی آن است تا از این همکاری‌ها به ویژه بتواند در موفقیت روند صلح افغانستان بهره گیرد.

دستگاه سیاست خارجی افغانستان به جهان اسلام به عنوان یک گستره معنایی - مفهومی مقدس می‌نگرد و آن را به عنوان یک عنصر هویت‌بخش و هدایت‌گر در زندگی اجتماعی و

سیاسی ارج می‌نهد. پیوند مردم مسلمان افغانستان با سایر ملل مسلمان جهان و تحکیم روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با آن‌ها به غنای فرهنگ اسلامی و ملی آن‌ها منجر شده است. افغانستان عضو ماندگار و انفکاک‌ناپذیر جهان اسلام است. ظرفیت‌های متقابل افغانستان و کشورهای اسلامی دارند، ریشه‌های این همبستگی را قوی‌تر کرده است. با نگاهی اجمالی می‌توان مهم‌ترین استراتژی‌های افغانستان در قبال جهان اسلام را به قرار زیر اشاره نمود:

- تقویت همکاری‌های فی‌مابین برای غنابخشیدن به فرهنگ اسلامی مردم افغانستان؛
- بهره‌گیری از تجارب و هم‌چنین آموزه‌های کشورهای اسلامی پیشرفته و مترقی؛ هم‌چون اندونزی، مالیزیا، ترکیه و غیره برای تسریع انکشاف یافتگی کشور؛
- جلب همکاری و کسب مشورت از کشورهای اسلامی برای پیشبرد موفقانه پروسه صلح و آشتی ملی افغانستان؛
- کمک به نهادهای سازی یک قرائت میانه و معتدل از اسلام در افغانستان از طریق تعامل و هم‌اندیشی با علما و متفکرین جهان اسلام.

از دید افغانستان جهان اسلام دارای برازندگی‌های فراوانی برای نقش‌آفرینی در معادلات سیاسی، اقتصادی و علمی-فرهنگی جهانی است. تعمق و تحقیق پیرامون موضوعات با اهمیتی؛ چون بانک‌داری و مالیه اسلامی، تکنالوژی، توسعه زیربناها، صحت، صادرات، تعلیم و تربیه و جوانان در پوهنتون‌ها و مراکز پژوهشی جهان اسلام می‌تواند به کشف ظرفیت‌های عظیم موجود در جهان اسلام کمک نماید. تحولات چند دهه گذشته به ویژه پیشرفت‌هایی که در مالیزیا، اندونزی، ترکیه، امارات متحده عربی، قطر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی اتفاق افتاده، نشان داده است که نقش برازنده جهان اسلام در انکشاف جهانی روز به روز برجسته‌تر می‌شود و مسلمانان با اتکا بر پتانسیل‌های علمی-فکری و ظرفیت‌های طبیعی و خدادادی خویش در حال حاضر از تأثیرگذارترین ملل جهان بر شکل‌گیری تحولات ژرف جهانی و انکشافات بشری‌اند. در جهان اسلام علی‌رغم تنوع فرهنگی و جغرافیایی که

۲. جهان اسلام، چالش‌ها و بایسته‌های آن در نظم نوظهور جهانی

سیاست و اقتصاد در جهان امروز دو روی انفکاک‌ناپذیر از یک سکه‌اند؛ لذا تحولات و دست‌آوردهای شگرف علمی در صحنه بین‌المللی و اهمیت خیره‌کننده اقتصاد و منابع انسانی در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم سبب شده تا تنظیم روابط اقتصادی خارجی به هسته مرکزی دیپلماسی کشورها مبدل شده و اهمیتی هم‌شان موضوعات سیاسی کسب نماید. تشکیل و رشد روزافزون نظم‌های اقتصادی «یورومحور» در اتحادیه اروپا و نظم اقتصادی «یوآن‌محور» در چین، در رقابت و یا هم‌تعامل با نظام اقتصادی «دالمحور»، رشد قابل توجه شرکت‌های اقتصادی فراملیتی جهان را در حرکت به سوی نظم اقتصادی جهانی شتاب بخشیده است.

تعامل جهان اسلام با چین نظم فراگیری، فرصت‌ها و چالش‌هایی را فراروی همه ملل و هم‌چنین ملل مسلمان قرار داده است. در این روند پر شتاب، کشورهای اسلامی با وصف همگونی‌های ساختاری و کارکردی، ظرفیت‌های استراتژیک، ذخایر زیرزمینی نفت، گاز و مواد خام، هنوز هم نتوانسته‌اند به طور شایسته‌ای از تنگناهای سیاسی، اجتماعی، امنیتی و اقتصادی عبور نمایند. تروریسم، قاچاق مواد مخدر، فرار مغزها، مهاجرت‌های گسترده، رقابت‌های درونی و دولت‌های شکننده هم‌چنان چالش‌های اساسی شمار زیادی از دولت‌های اسلامی به شمار می‌روند. در نگاهی واقع‌بینانه سهم زیادی از این مشکلات را باید در ماهیت تعامل رقابت‌گونه و بعضاً خصمانه دولت‌های اسلامی در میان یکدیگرشان جست‌وجو کرد. این همه ریشه در ارجحیت به نگاه امنیتی نسبت به نگاه اقتصادی- فرهنگی به عنوان اصل مهم سیاست خارجی دولت‌های اسلامی دارد که منجر به نگاه بدبینانه و رقابت‌آمیز نسبت به یکدیگرشان شده است.

چالش‌های موجود در جهان اسلام تنها محدود به چالش‌های امنیتی - سیاسی نمی‌شود؛ نوعیت حضور ملل اسلامی در معادلات سیاسی و اقتصادی جهانی به میزان قابل توجهی به چگونگی نگاه مسلمانان به مقولاتی چون دانش و عقلانیت نیز مرتبط است. مسلمانانی که در دوره شکوفایی و بالندگی تمدن اسلامی در شته‌های علمی چون علوم، هنر، معماری، ستاره‌شناسی، ریاضیات و طبابت برجستگی داشتند، اینک در آن سکوی علمی متعالی قرار ندارند. برخی از ملل مسلمان تلاش می‌کنند تا صرفاً هویت اسلامی‌شان را حفظ کنند و از همین رو به آموزش‌های مذهبی و محافظه‌کارانه و حمایت از بنیادگرایی اسلامی متوسل شده‌اند. در بسیاری از کشورهای اسلامی نهادهای آموزشی و تربیتی به قدر کافی مجهز به تأمین نیازهای مسلمانان برای پیشرفت تکنولوژیک و علمی نیستند و با تأسف باید خاطر نشان نمود که آمارها نشان می‌دهند در بین مسلمانان نسبت به سایر ملل جهان، بی‌سوادان بیش‌تری وجود دارند. این در حالی است که در طول تاریخ، جهان را آنانی موفق‌تر مدیریت کرده‌اند که قدرت بیش‌تری در تبیین و شناخت مؤلفه‌های آن داشتند.

تحولات اخیر در شماری از کشورهای اسلامی نشان داد که بستر اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی و اقتصادی نیازمند بازنگری، تدبیر و اصلاحات می‌باشد. تسری این تحولات به چندین کشور اسلامی با وجوه مشابه نشان داد که بسترهای سیاسی و نیازهای اقتصادی این کشورها نیز از تشابهات فرهنگی و اجتماعی میان آن‌ها ریشه گرفته است. جوانان امروز در جوامع مسلمان، با در اختیار داشتن دانش، علم و آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌توانند هم‌چنان که بحران‌آفرین باشند، «بحران‌زدا» نیز باشند. واقعیت این است که خواسته‌ها، نیازها و ضرورت‌های امروزین، نیازمند سیاست‌گذاری‌های نوین است؛ امری که می‌توان آن را توسعه یا انکشاف نامید. تجربه نشان داده است که مدیریت بحران‌ها نیز نیازمند سیاست‌گذاری برای بهبود وضعیت اشتغال، درآمد، صحت و ارتقای منزلت اجتماعی است؛ از این رو، به نظر می‌رسد که حرکت به سوی انکشاف و سیاست‌گذاری «توسعه‌محور» مناسب‌ترین گزینه برای مدیریت و پاسخ‌گویی به انتظارات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردم در جهان اسلام است.

از دیگر سو، دیده می‌شود که اتخاذ سیاست قوی همکاری بین مسلمانان و تنظیم سیاست‌های مشترک، منافع منطقه‌ای و جهانی آن‌ها را تضمین می‌کند. اگر دولت‌ها نیاز به مشروعیت برای حکومت‌کردن دارند، تلاش‌های جدی باید برای تجدید سنت‌های سیاسی‌شان و دموکراتیزه‌کردن فرایند سیاسی برای اجازة مشارکت عمومی صورت گیرد. اگر دول اسلامی به مردم‌شان اختیار بیش‌تری برای پیشبرد منافع ملی بدهند و رهبران را به خاطر عملکردشان پاسخ‌گو و مسؤول سازند و از حقوق و آزادی‌های فردی در مقابل انواع مختلف بی‌عدالتی و تبعیض دفاع کنند، موقعیت جهان اسلام برجسته‌تر خواهد شد.

کشورهای جهان اسلام برای حل این‌گونه مشکلات نیازمند به تعامل، روابط مسالمت‌آمیز، همگرایی مبتنی بر اصل حسن هم‌جواری و مشی با همی هستند. برای تحقق این مهم به نظر می‌رسد که بهتر است به زمینه‌های همگرایی، همکاری‌های اقتصادی، تشریک مساعی و تبادل تجربیات اولویت داده شود. لازمه این فرآیند، گذر سیاست خارجی دولت‌های اسلامی از «امنیت‌محوری» به «انکشاف‌محوری» است؛ تجربه‌ای نو که بتواند نواقص و کمبودهای سازمان همکاری‌های اسلامی را در زمینه‌سازی همکاری عام کشورهای اسلامی پر نماید. هم‌چنان پتانسیل‌های سازمان‌های منطقه‌ای در درون جهان اسلام را به هم متصل سازد.

از سوی دیگر، به نظر می‌آید که یک نیاز فوری به سیاست‌های اقتصادی مؤثر و منطقی به منظور دستیابی به خوداتکایی در تولید، مخصوصاً در زراعت و تأمین غذا برای کاهش وابستگی به سایر کشورهای جهان وجود دارد. خوداتکایی با تشویق به تولید داخلی، امنیت ملی را ارتقا می‌بخشد. ملل اسلامی باید توجه داشته باشند که در جهان معاصر فرصت‌های بی‌بدیلی برای انکشاف همه‌جانبه آن‌ها وجود دارد؛ اقتصاد بر پایه علم جدید، فنون جدید را برای بهبود میزان تولید و رقابت ابداع کرده است. در عین حال برای بهره‌وری از چنین فضایی به نظر می‌رسد که ایجاد مؤسسات مالی کارآمد و تأثیرگذار بر تعاملات اقتصادی؛ مثل بازارهای پول، بازارهای سهام و بازارهای سرمایه برای ارتقای توسعه در جوامع اسلامی ضروری هستند. ضرورت به انکشاف پایدار اقتصادی در جهان اسلام اقتضا می‌کند که سیاست‌گذاران کشورهای اسلامی مسائلی؛ چون همکاری‌های اقتصادی را در راستای

تأسیس اتحادیه‌های گمرکی، توافقات دوجانبه و چندجانبه، مناطق آزاد تجارتي و گروه‌های منطقه‌ای را در دستور کار خویش قرار دهند. بدون تردید برای تحقق چنین هدفی لازم است که مسلمانان جهان برای افزایش قدرت معامله جمعی و تأثیرگذاری‌شان بر اقتصاد جهانی، قادر به رعایت استانداردهای بین‌المللی و کسب مزیت نسبی باشند.

در همین راستا استفاده مناسب از تکنولوژی نیز برای کاهش فقر و توسعه پایدار در کشورهای مسلمان ضروری است. طبیعی است که انتخاب نوع تکنولوژی باید به گونه‌ای باشد که با شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی کشورهای مختلف سازگار باشد. در پناه چنین سیاستی است که همگرایی میان اقتصاد اسلامی و اقتصاد جهانی تقویت شده و ترکیب میان دانش جهانی و دانش بومی از کارآمدی بیش‌تری برخوردار خواهد شد.

بدیهی است که ملل اسلامی برای مقابله با اثرات سوء هرگونه بی‌نظمی و یا رکود اقتصاد جهانی باید سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه انسانی خود را تقویت بخشیده و روز به روز خود را بیش‌تر با واقعیت‌های جدید اقتصاد جهانی عیار سازند. هم‌چنین تدابیری را باید اتخاذ کنند که تهدیدات بی‌ثباتی مالی، کاهش یافته و هزینه‌های انسانی این تهدیدها به حداقل ممکن فروکاسته شود. نباید فراموش کرد که ملل اسلامی، با توجه به آموزه‌های دینی خویش، خود را در قبال حل مشکلات بشر امروز، بیش از سایر ملل جهان مسؤول می‌دانند.

برای نیل به چنین هدفی، یکی از مهم‌ترین راه‌ها، توسعه منابع بشری در کشورهای اسلامی است. توسعه منابع انسانی به منظور ارتقای مشارکت مردم در فرایند توسعه و انکشاف از یک سو و هم‌چنین، تسهیل تحرک شغلی به وسیله کاهش محدودیت‌های نقل و انتقال نیروی کار در جهان اسلام از سوی دیگر، باید مورد توجه دولت‌مردان کشورهای اسلامی قرار گیرد. تبادلۀ درون‌منطقه‌ای نیروی کار در میان کشورهای اسلامی می‌تواند به رشد مجموعی اقتصاد آن‌ها منجر شود. بعد از تجربه موفقیت‌آمیز این بده بستان‌های درون‌منطقه‌ای، جهان اسلام می‌تواند نقش براننده‌ای در انتقال نیروی کار به سایر کشورها نیز ایفا نماید.

کشورهای اسلامی و از جمله افغانستان از پتانسیل دیگری برخوردارند که موقعیت

ترانزیتی آن‌ها برای گسترش تجارت منطقه‌ای و جهانی است. در حالی که این مهم توجه می‌شود که گزارشات نهادهای تحقیقاتی اقتصادی از رشد کند تولیدات جهانی در قیاس با رشد سریع تجارت جهانی کالا خبر می‌دهند. این برای دنیای اسلام و به‌ویژه افغانستان یک فرصت مناسب برای رشد اقتصادی است.

این نقش ترانزیتی تنها در ابعاد اقتصادی معنا ندارد؛ بلکه ابعاد معرفت‌شناسانه زندگی بشری را نیز احتوا می‌نماید. بخش عمده‌ای از مدنیت اسلامی در هم‌جواری با سایر تمدن‌های برجسته جهانی قرار دارد؛ از تمدن غربی گرفته تا تمدن کنفوسیوسی. تمدن اسلامی با تعالیم دگرپذیری و تساهل، می‌تواند بستر گفت‌وگو میان تمدن‌ها باشد. هم‌چنین بر اساس همین تعالیم اسلامی و هم‌جواری سرزمینی، مسلمانان باید تلاش کنند تا زمینه‌های انتقال دانش جهانی را به جوامع خویش تسهیل کنند. تحت این شرایط است که امت اسلامی می‌تواند به کمک علم و تکنالوژی به توسعه پایدار و مطلوب و متناسب با فرهنگ خود دست یابد. مسلمانان باید تدابیری بیاندیشند که از نظر اقتصادی، به الگویی از توسعه بومی و اسلامی دست یابند.

علاوه بر موارد فوق، برخی دیگر از مسائل مهم دیگر که جهان اسلام برای توسعه پایدار و شکوفایی اقتصادی خود نیازمند آنها هستند، قابل شناسایی‌اند. این‌ها مسائلی هستند که نیاز به توجه جدی و پیگیری مجدانه دارند.

۱-۲. تعاملات درون منطقه‌ای

این مهم‌ترین اصلی است که می‌تواند بستر ساز سایر مباحث نیز باشد. ترسیم مشخص و روشن از تعاملات و ارتباطات درون منطقه‌ای در جهان اسلام، گام مؤثری در ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای و همگرایی کشورهای یک منطقه می‌باشد. از این منظر، مدیریت و سامان‌دهی به تعاملات درون منطقه‌ای، مهم‌تر از تعاملات فرامنطقه‌ای است؛ زیرا نحوه نظم‌دهی درون منطقه‌ای، نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتباطات و تعاملات فرامنطقه‌ای، به ویژه میان کشورهای جهان اسلام با قدرت‌های بزرگ اقتصادی ایفا می‌نماید. تجربه همگرایی

کشورها نشان می‌دهد که همگرایی در حوزه‌های سیاست ملایم می‌تواند نقطه آغاز مناسبی برای کشورهای اسلامی باشد که این حوزه، قلمروهای اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد؛ یعنی گسترش همکاری و همگرایی اقتصادی در جهان اسلام. این اصل بنیان سیاست خارجی افغانستان برای ابتکار پروژه قلب آسیا برای تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در منطقه‌ای است که سال‌ها دچار بی‌سامانی و جنگ‌های خانگی بوده است.

۲-۲. وابستگی متقابل متقارن

امروزه هیچ کشوری نمی‌تواند اقتصاد ملی خود را از درآمدها و مزایای مشارکت در تجارت بین‌المللی بی‌نیاز بداند. به همین دلیل، تجارت بین‌الملل سهم قابل توجهی از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده و تفکر غالب بر اقتصاد بین‌الملل، تجارت آزادانه و بدون مانع کالاها و خدمات بین کشورها است؛ بنابراین اقتضا می‌کند کشورهای اسلامی در یک اجماع با هم، به عنوان یک رهیافت بدیل، مشی با همی تعاملات اقتصادی را با اصل وابستگی متقابل متقارن بین کشورهای اسلامی و جهان اسلام را با کل جهان مبنا قرار دهند. تداوم وابستگی یک‌جانبه کشورهای اسلامی به بازارهای جهانی، این کشورها را به مصرف‌کنندگان دائمی سیستم‌ها و تولیدات دیگران تبدیل می‌کند؛ لذا اگر جهان اسلام با در نظر داشت ظرفیت‌های منابع سرشار و نیروی بشری، با ایجاد مکانیزم وابستگی متقابل متقارن، داد و ستدهای موازی را با بازارهای بین‌المللی ایجاد کند، بدین‌سان توسعه اقتصادی و به تبع آن توسعه همه‌جانبه را به دست خواهد آورد. ورود به بازارهای جهانی و اتصال به اقتصاد جهانی به طور مساویانه، بسیاری از چالش‌های اقتصادی را در امر جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، صادرات، تعلیم و کارآفرینی و پاسخ‌گویی به نیروی جوان این کشورها پاسخ‌گو خواهد بود.

۲-۳. تعریف نظم اقتصادی بر اساس پول واحد

پس از ایجاد مکانیزم اقتصادی واحد زیر عنوان وابستگی متقابل متقارن، که در آن شعار و عمل همه دولت‌های اسلامی یک‌صدا در حرکت درآید، می‌توان حرکت منسجم دیگری را نیز دنبال کرد که ما را به هدف نزدیک‌تر می‌سازد. جهان اسلام تا به حال فاقد نظم اجتماعی،

سیاسی، امنیتی و اقتصادی واحد بوده است. تفوق اندیشه‌های مدرن و نظریهٔ منافع ملی، پیکرهٔ جهان اسلام را به دایره‌های ملت‌های متکثر تقسیم نموده است. سیاسی‌شدن بسیاری از زمینه‌های همگرایی، موجب شده که فرصت‌های با هم بودن در چالش با تصورات تهدیدگونهٔ دولت‌ها مضمحل شوند؛ اما با اولویت قراردادن سیاست‌های اقتصادمحور و تعریف نظم اقتصادی مبتنی بر پول واحد، زمینه‌های همگرایی اقتصادی تقویت خواهد شد. اصلاح سیستم اقتصادی و مدرن‌سازی نظام بانکی با توجه به ارزش‌های اسلامی، زمینهٔ ایجاد نظم اقتصادی اسلامی را ممکن خواهد ساخت. بدون تردید، این نظم، قابلیت‌های لازم را در تعامل با اقتصاد جهانی و تأمین نیازهای اقتصادی داخلی فراهم ساخته و تشکیل هرم واحد اقتصاد جهان اسلام را که دارای قابلیت تأمین روابط متقابل متقارن باشد، تسهیل می‌سازد.

۴-۲. ایجاد بازار مشترک جهان اسلام

اعلان وابستگی متقابل بازار اقتصادی اسلامی به بازارهای متعارف جهانی، که فراز و فرودهایی داشته و موفقیت استواری در پی نداشته است و به تبع آن، تعریف یک پول واحد در کنار سیاست‌های اقتصادی «دالرمحور»، «یورومحور» و «یوانمحور»، به طور طبیعی کشورهای جهان اسلام را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و این هدف مشترک برای رسیدن به توسعهٔ اقتصادی ایجاد یک بازار مشترک اسلامی را ایجاب می‌کند. در چنین بازار مشترکی، نظام اقتصادی اسلامی به عنوان بدیل در سیستم‌های بازار مطرح خواهد شد؛ بنابراین، نظریه‌های اقتصادی اسلام و رهنمودهای قرآنی مؤید آن می‌بایست واکاوی بهتری شود و هم‌چنین به طور درست آن به جهانیان ارائه گردد.

نتیجه‌گیری

آیندهٔ افغانستان به صورت طبیعی به آیندهٔ جهان اسلام گره خورده است. افق‌هایی که کشورهای اسلامی برای خود ترسیم می‌کنند، به میزان قابل توجهی بر چگونگی حضور افغانستان در معادلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهان اثرگذار است؛ لذا بدیهی است که جایگاه و اهمیت ژئواکونومیک افغانستان به عنوان عضوی برجسته از جهان اسلام، در کنار

عزم و اراده سیاسی دولت‌مردان آن، به لحاظ موقعیت جغرافیایی، زمینه همکاری، همگرایی بیش‌تر و مناسبات نیک‌تر دولت‌های اسلامی را فراهم ساخته است. منابع غنی و ذخایر زیرزمینی بکر موجود در این کشور، فرصتی مفید برای سرمایه‌گذاری و مشارکت کشورهای اسلامی در برنامه‌های اقتصادی افغانستان است. بهبود شرایط اقتصادی، صحتی، کار، تعلیم و جوانان مهم‌ترین دغدغه‌هایی است که افغانستان در یک دهه اخیر تجارب مفیدی را برای بهبود آن به دست آورده و می‌تواند تا این تجارب را با سایر ملل مسلمان جهان شریک سازد. این یک رکن جدایی‌ناپذیر در اجراءات سیاست خارجی افغانستان در «حلقه دوم» سیاست خارجی آن؛ یعنی جهان اسلام است.

منابع

۱. هوگ، وارد، (۱۳۷۸)، «نظریه انتخاب عقلایی»، روش و نظریه در علوم سیاسی، دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
2. Downs, A. (1957), *An Economic Theory of Democracy*, New York, Harper & Row.